

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ١٤٤٠

با موضوع:

منشأ و ضرورت دین



مجلس ششم: شنبه ٩٧/٦/٢٤

مسجد الزهراء عليها السلام مشهد مقدس



فهرست مطالب

۲ انسان باید دائم التوکل بر خداوند و دائم التوسل به اهل بیت <small>علیهم السلام</small> باشد
۲ همهٔ امور به دست خداوند است و بس!
۳ انسان باید در تمام حالات خود، حال دعا را داشته باشد
۳ یکی از مصادیق توسل، شرکت در مجالس روضه است
۴ ادامهٔ بحث منشأ دین
۴ نقدهای عمومی بر نظریهٔ نظریه‌پردازان اروپایی
۶ پیش فرض‌ها در علوم انسانی دخیل‌اند
۸ نقد نظریهٔ جهل

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَي ذَلِكَ
اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَي قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُهُمْ جَمِيعاً
السَّلَامُ عَلَيكَ يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ وَ عَلَي الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ
عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ
السَّلَامُ عَلَي الْحُسَيْنِ وَ عَلَي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید!

انسان باید دائم التوکل بر خداوند و دائم التوسل به اهل بیت (علیهم السلام) باشد

در جلسه گذشته راجع به توسل مطالبی را گفتگو کردیم. انسان همان طور که دائم التوکل بر خداست، باید دائم التوسل به وسائط فیض خداوند نیز باشد. همان طور که دائم باید دعا کند. دائم دعا کند نه به این معنا که دائم دعایی بر زبانش جاری باشد، بلکه حالش حال دعا باشد؛ و حال دعا یعنی این که انسان خودش را ندارد و محتاج ببیند.

ما معمولاً چه زمانی دعا می کنیم؟ وقتی که کارمان جایی گیر می کند به طوری که از دست خودمان یا اسباب عادی بر نمی آید، اینجاست که می گوییم دعا کنیم تا قضیه حل شود! تا کنون شده است که وقتی می خواهید از اینجا تا دم درب بروید، دعا کنید که خدا یا مرا تا دم درب برسان! معمولاً به این کیفیت دعا نمی کنیم. و این مساوی است با شرک! و معنایش این است که بعضی از امور به ما سپرده شده است و ما می توانیم آن را انجام دهیم و بعضی از امور مربوط به خداوند است و ما نمی توانیم انجام دهیم!

مثلاً اگر سرما خوردیم یا مثلاً دچار یک بیماری سهل و یا جراحی آسانی مثل آپاندیس شدید و می خواهیم فردا عمل کنیم، هیچ وقت نمی گوییم التماس دعا! کسی نمی گوید بنشینید و برایش دعا کنید! چرا؟ چون تصور غلط این است که ما این سرماخوردگی را خودمان می توانیم درمان کنیم! و یا این جراحی ساده از عهده دکتر برمی آید! و چون این گونه بیماری ها به صورت طبیعی (با این دوا یا این دکتر یا این روش درمانی) خوب شده است، لذا به طور ناخود آگاه احساس می کنیم این ها به دست ماست، و تنها آن چیزهایی که از دست ما خارج است به دست خداست. باید این را در وجود خودمان زنده کنیم و حال ما باید این گونه شود که: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ یعنی باور کنیم همان قدر که بهبودی از یک سرطان پیشرفته از حول و قُوَّة ما خارج بوده و وابسته به اذن و اراده خداست، به همان میزان حرکت از اینجا و رسیدن به دم درب نیز از حول و قُوَّة ما خارج بوده و وابسته به اذن و اراده خداست.

همه امور به دست خداوند است و بس!

ما فقط به زبان می گوییم همه امور به دست خداوند است! در حالی که واقعاً و حقیقتاً همه امور به دست خداست: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ^۱، چه تکویناً و چه تشریعاً. هیچ امری به دست شما نیست و همه چیز به دست حق تعالی است. به همین خاطر است که گاهی وقت ها در همان موردی که فکر می کردیم به طور طبیعی به دست خودمان انجام می شود، خداوند از ما گرفته است. مثلاً جوان و سالم است و هیچ مشکلی نداشته، اما یک نفس آمده و دیگر برنگشته است، یا برگشته و دیگر نیامده است!

خداوند دم به دم با هر دم می فرماید که امر به دست من است. و هر چه را که اراده نموده، انجام شده است. چه بسا کاری که همه چیز آن آماده بوده ولی به اراده خداوند انجام نشده است! «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ»^۲.

۱. سوره مبارکه آل عمران (۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۲۸.

۲. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، ص: ۵۱۱ [حکمت: ۲۵۰]: «خداوند را از سست شدن اراده های قوی، گشوده شدن گره های دشوار، و درهم شکسته شدن تصمیم ها، شناختم.»

حال دعا یک حال همیشگی است، نه این که صرفاً در وقت گرفتاری‌ها باشد. **قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ** ۳، اگر دعای شما نبود، اصلاً خداوند به شما اعتنایی نمی‌کرد.

البته خداوند از باب احسان و لطف و کرمش، برای فرد غافل و جاهلی که توجه به این حقیقت ندارد چند بلا را (که برطرف کردن آن‌ها از حیطة او خارج است) می‌فرستد تا سرش همیشه روی زمین و روی دست و پای خودش نباشد، بلکه گاهی اوقات سرش را به آسمان نیز بلند کند. اگر بلاها هیچ اثری جز همین یک اثر (که انسان سر به آسمان بلند کند) نمی‌داشت، برای بزرگترین نعمت بودن آن‌ها کفایت می‌کرد. گاهی وقت‌ها انسان حس می‌کند که در این بلاها چه قدر خداوند لطف فرموده است. وقتی که انسان در یک بلای متراکمی قرار دارد اگر خوب توجه کند خواهد دید که این بلا چگونه دارد وی را صیقل می‌دهد! البته به شرط دقت! یک زمانی برای ما یک گرفتاری خیلی شدید و کمر شکنی به اندازه طاقت کم خودمان پیش آمد و در همان متن گرفتاری خیلی به وضوح حاصل شد که این گرفتاری چه قدر لطف بی‌بدیلی بود! گاهی آن مقدار که این بلاها آدم را تمحیص و پاک می‌سازد، هیچ عبادتی این کار را نمی‌کند.

انسان باید در تمام حالات خود، حال دعا را داشته باشد

بنابراین دعا یک حال است و انسان باید در همه حالاتش این حال دعا را داشته باشد؛ حال این که انسان بفهمد همه آنچه در این نظام هستی وجود دارد به دست خداوند و به اذن اوست و خودش هیچ ندارد و هیچ چیز به دست او نیست و به همه خیرات - حتی به دم و بازدم خویش - محتاج است و هیچ چیزی از خیرات را ندارد و مالک هیچ کدام هم نیست. و در یک کلمه غنای رب و فقر خود را درک نماید. برای همین است که فرمود اگر کسی دعا نکند، مستکبر است: **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** رب شما فرمود که مرا بخوانید تا من شما را اجابت کنم. در ادامه می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**؛ خداوند آن‌هایی را که دعا نمی‌کنند به عنوان مستکبرین از عبادت یاد می‌فرماید. مستکبر یعنی کسی که احساس بزرگی و استقلال می‌کند و خودش را جای خداوند نشانده است.

یکی از مصادیق توسل، شرکت در مجالس روضه است

نکته بعد این که اگر حال دعا سراسر زندگی انسان را فرا گرفت، آن وقت توکل، متمم این حال دعا نسبت به حق تعالی، و توسل متمم دیگرش نسبت به وسائط فیض [یعنی اهل بیت علیهم‌السلام] خواهد بود. چرا که هر کاری خداوند انجام دهد از راه مجاری خودش می‌باشد. «**أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ**»^۴ خداوند ابا دارد که جریان امور محقق شود مگر از طریق اسباب حکیمانه‌ای که برای هر یک مقرر نموده است. بنابراین همان گونه که آدم باید دائم الدعای و دائم التوکل باشد، باید دائم التوسل نیز باشد، زیرا آن فیضی را که از حق تعالی می‌گیرد، از طریق وسائط می‌گیرد. و یکی از مصادیق توسل، همین توجه به ساحت مقدس اهل بیت علیهم‌السلام است که از طریق همین عرض ادب‌ها و روضه‌ها و امثال این‌ها محقق می‌شود.

و همان طور که قبلاً اشاره کردیم، باید اول و آخر خواسته‌ها، توجه به خداوند و اولیاء خداوند باشد. وقتی خداوند و اولیاء خداوند در جان ما حضور داشته باشند، چیز دیگری باقی نخواهد ماند؛ ولی اگر حضور نداشته باشند، چنانچه همه چیز هم باشد، فایده‌ای نخواهد داشت. در بعضی ادعیه داریم که خدایا به من چیزی عنایت فرما که با داشتن آن اگر هیچ چیز دیگری را هم نمی‌داشتم، ضرری به من نمی‌رساند، و اگر آن چیز را نداشته باشم و در عین حال همه چیز را می‌داشتم، نفعی به من نمی‌رساند.^۵ و آن چیز همان قرب به حق است؛ و قرب به حق، فقط از طریق ولایت محقق خواهد شد.

۳. سوره مبارکه آل عمران (۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۲۸.

۴. سوره مبارکه غافر (۴۰)؛ آیه کریمه ۶۰.

۵. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شُرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شُرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مِنْ عَرَفَهُ وَ جَهْلَهُ مِنْ جَهْلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نَحْنُ». (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۳)

[ترجمه: امام صادق (ع) فرمود: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی نشانه‌ای [دانشی] گذاشت و برای هر نشانه‌ای دریا گویا نهاد، عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت و نادان حقیقی کسی است که باین در نادان گشت، این در گویا رسول خدا (ص) است و ما.]

۶. «وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ [إِلَهِي] حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي وَإِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي...» (إقبال الأعمال (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۸، دعای عرفه)

ادامه بحث منشأ دین

در بحث منشأ دین گفتیم که تاریخچه این بحث به دو سه قرن پیش برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که بشریت دین را کنار گذاشت. فردی به نام فویر باخ (که یک فیلسوف و شاگرد هگل بوده است) برای رد مسیحیت، کتابی دارد به نام «جوهره مسیحیت». وی در این کتاب، دین را مساوی با مسیحیت دانسته و به ردّ دین می‌پردازد. و این مساوی دانستن مسیحیت با دین، همان مغالطه‌ای بود که در این زمینه رخ داده است؛ یعنی هیچ‌گونه تفکیکی بین دین حق و دین باطل قائل نشده‌اند، بلکه همه ادیان را در تحت یک عنوان کلی جا داده‌اند. بعد از کتاب جوهره مسیحیت، افراد زیادی تحت تأثیر قرار گرفتند، به خصوص مارکس و انگلس. به طوری که مارکس کتابی در وصف آن نوشت. البته اختلاف‌هایی نیز با هم دارند تحت عنوان تزهایی درباره فویر باخ. از آن به بعد این بحث شروع شد و نظریه‌پردازی‌های مختلفی راجع به منشأ دین صورت گرفت. یکی از آن نظریه‌ها، «نظریه جهل» است که هم ویل دورانت و هم دیگران گفته‌اند.

نقدهای عمومی بر نظریه نظریه‌پردازان اروپایی

قبلاً در ردّ این نظریه‌ها گفتگویی داشتیم که خیلی خلاصه مرور می‌کنیم:

اولاً: پیش فرض آن‌ها اثبات نشده است؛ و پیش فرض این بود که دین، نه خدایی و الهی است تا بگوییم منشأ آن خداوند است، و نه منطقی است تا بگوییم بشر با منطقی به آن رسیده است. کسی با منطقی که به گاوپرستی نمی‌رسد! و مسیحیت تحریف شده‌ی پر از غلط و سایر ادیان نیز (که به اصطلاح خودشان نام دین را بر آن‌ها گذاشته‌اند و حال آن‌که در حقیقت، اوهام و خرافات بشری است) به همین کیفیت.

ثانیاً: مغالطه بزرگی که کرده‌اند این است که دایره دین را آن قدر توسعه داده‌اند که هر آنچه فراتر از امور روزمره باشد (یعنی امور پنهان و غیبی و غیر طبیعی) اسم آن را دین گذاشته‌اند! یعنی اگر مثلاً کسی معتقد شود که یک حشره مرکز عالم است، اسم این را دین گذاشته‌اند!! اگر می‌خواستند اسم این را دین بگذارند، حداقل باید فرق می‌گذاشتند بین دین ساختگی و غلط با دین حق؛ اما این کار را نکردند!

ثالثاً: خلاف پیش فرض آن‌ها ثابت شده است. که در جلسه قبل در مورد آن گفتگو کردیم و گفتیم که خداوند در نهاد انسان و عالم و جهان وجود دارد. بنابراین صرف انسان بودن، برای پذیرش خداوند و پذیرش دین کفایت می‌کند؛ چرا که قلب انسان نسبت به این حقیقت گرایش داشته و به آن دل می‌دهد، و این امر برای او دلپذیر است.

حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرمایند: من خداوندی را که آفل نباشد، دوست دارم. و این یعنی خداوندی که آفل نباشد، محبوب و دلپذیر است.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي، وقتی که شب همه‌جا را پوشانید، با ستاره پرستان در منطقی آن‌ها همراه شد و گفت این ستاره خدای من است! **فَلَمَّا أَفَلَ** اما همین که آن ستاره افول کرد (افول کردن به معنای غروب کردن است) **قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ**، گفت من افول‌کننده‌ها و غروب‌کننده‌ها را دوست ندارم! آن‌ها می‌توانستند در جواب بگویند: خب تو دوست نداشته باش، ما که دوست داریم!

زمانی حرف حضرت ابراهیم علیه السلام منطقی، قابل فهم و قابل احتجاج است که **أَحِبُّ** ایشان عمومی باشد، نه دوست داشتن شخصی و روحی و روانی. آن حضرت می‌خواهند بفرمایند آن کسی که آفل است، خدا نیست، بلکه خداوند آن کسی است که محبوب است؛ آن کسی که همیشه حاضر است، همیشه قادر است، آن خداست و محبوبیت دارد. و قلب انسان، این خداوند محبوب را می‌فهمد و می‌پذیرد. البته این برهانی است که در جای خودش باید گفتگو شود؛ و دوستان می‌توانند در بحث براهین فطرت، این موضوع را پیگیری نمایند.

چه کسی به بچه یاد داده است که کل از جزء بزرگتر است؟! اما بچه این حقیقت را می‌فهمد؛ مثلاً اگر شما شکلات او را نصف کنید، می‌فهمد که این نصف، کوچک‌تر است و لذا گریه می‌کند! و اگر دو تا شکلات به او بدهید، خوشحال‌تر می‌شود! چرا؟ چون این بدیهیات با فطرت او عجین شده است. بدیهیات، یاددانی نیستند بلکه انسان در وجود خودش بدیهیات را می‌یابد. چه کسی به آدم یاد داده است که زشتی‌ها همچون دروغ بد است؟! فطرت انسان، با پاکی عجین است.

نه تنها انسان که یک حیوان هم خوبی و بدی را می‌فهمد و به خوبی گرایش دارد! شما حالات حیوانات را ملاحظه فرمایید! حیوانات خیلی فهم دارند و بلکه بالاتر از فهم، دارای ادراکات فوق العاده‌ای هستند. چندین بار گفته شده است که یک حیوان برهان اقامه می‌کند بر خدا پرستی!

اگر در یک جمعی شما ببینید که خورشید پرستند و می‌خواهین آن‌ها را به خداپرستی دعوت کنید، چگونه برهان و دلیل عقلی منطقی اقامه می‌کنید؟! در حالی که یک حیوانی مثل ههد [در داستان حضرت سلیمان علیه السلام] برهان اقامه می‌کند! اولاً غیرت دینی دارد که چرا آن‌ها خداوند را نمی‌پرستند؟! چرا خورشید آفرین را نمی‌پرستند؟!

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ^۸

این یک برهان است؛ می‌گوید: سجده بر آن کسی رواست که خبء (یعنی امر مخفی و مستور) را از قعر زمین و آسمان بیرون می‌کشد. یعنی علم او در همه جای نظام هستی جاری است و قدرت او بر همه چیز مسلط است.

خورشید گاهی وقت‌ها مخفی، و گاهی وقت‌ها آشکار و ظاهر است، و این خورشید، خبء‌ها و مخفی‌ها و دانه‌های پنهان داخل زمین را با قدرت خودش بیرون می‌کشد؛ اما کسی سجده کردنی است که همه مخفی‌ها را و از جمله خورشید را با علم و قدرت نامتناهی خود بیرون می‌کشد. این، استدلال یک حیوان است! و مایه خجالت ما نیز هست! حیوانی که تحت تربیت حضرت سلیمان علیه السلام (که یک پیامبر تابع بوده) قرار گرفته است، در حالی که ما تحت تربیت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سید معلمان انبیاء قرار داریم! خیلی خجالت‌آور است!

وجود خداوند چیزی نیست که انسان نفهمد، حیوان هم می‌فهمد!

وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ^۹

سایه‌ها برای خداوند سجده می‌کنند؛ چون سایه‌ها حظی از وجود دارند، و به همان اندازه که از وجود بهره دارند، سجده می‌کنند! هر جا که وجود باشد، علم و حیات و قدرت نیز موجود است، و هر جا که این علم و حیات و قدرت باشد، اولین چیزی که معلوم می‌شود حق تعالی است. خداوند، اولین معلوم هر عالمی است.

و این هم که می‌فرماید همه سجده می‌کنند، این‌گونه نیست که کوک شده باشند! نه! بلکه عالمانه سجده می‌کنند: **كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتُهُ وَ تَسْبِيحُهُ^{۱۰}**، همه می‌دانند که چه کسی را می‌پرستند و می‌دانند که چگونه می‌پرستند؛ چه برسد به انسان! منتها شهوات و گرفتاری‌ها باعث می‌شود که گاهی اوقات انسان از این حقیقت غافل شود و در نتیجه یک چیزهایی را خداوند به انسان بفرماید که مایه خجالت است!

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، آیا نمی‌بینید که تمام نظام هستی برای خداوند سجده می‌کنند؟! (بعد یکی یکی بیان می‌فرماید: **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ**، خورشید، ماه، نجوم و همه ستاره‌های نظام کیانی، کوه‌ها، درختان، جنبندگان و حیوانات. (هر کدام از این‌ها را که ذکر نمود، فرمود همه این سجده می‌کنند؛ اما همین‌که نوبت به انسان رسید، فرمود «وَالنَّاسُ» تا همه انسان‌ها را شامل شود، بلکه فرمود: **وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ^{۱۱}**؛ خیلی خجالت‌آور است!

بنابراین کل نظام هستی، خداوند را می‌شناسد، از جمله انسان، مگر این‌که بر فکر و عقل و فطرتش درپوش بگذارد! وگرنه اولین و بهترین و دلپذیرترین خواسته و آشنای عالم هستی، خود خداوند است. **«يَا خَيْرٌ مَّعْرُوفٍ عَرَفَ، يَا أَفْضَلَ مَعْبُودٍ عُبِدَ»^{۱۲}**، ای بهترین آشنا! بنابراین، علت لازم و کافی دین‌داری و پذیرش دین برای انسان، همان انسان بودن اوست. یعنی صرف انسان بودن کافی است برای این‌که طالب دین باشد.

این نکته را مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله در کتاب «اصول فلسفه» در جلد پنجم زیبا و ارزنده و با تفصیل بیشتری اشاره فرموده‌اند.^{۱۳} آنچه تا کنون بیان شد (یعنی: پیش فرض غلط، عنوان عام در رابطه با دین، جاهل‌پنداری قدما و...) نقدهای عمومی بر نظریه پردازان اروپایی بود که گذشت.

۸. سوره مبارکه نمل (۲۷)؛ آیه کریمه ۲۵. [آیه شریفه دارای سجده مستحبه می‌باشد].

۹. سوره مبارکه رعد (۱۳)؛ آیه کریمه ۱۵. [آیه شریفه دارای سجده مستحبه می‌باشد].

۱۰. سوره مبارکه نور (۲۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۱.

۱۱. سوره مبارکه حج (۲۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۸. [آیه شریفه دارای سجده مستحبه می‌باشد].

۱۲. کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۹۸. [دعای جوشن کبیر، بند ۸۶]

۱۳. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص: ۳۴.

پیش فرض‌ها در علوم انسانی دخیل‌اند

نکته دیگری را نیز که قبلاً گفته بودیم اشاره کنیم و آن این‌که: خیلی روشن است که پیش فرض‌ها در علوم انسانی دخیل‌اند. چرا که علوم انسانی، تجربه محض نیستند، بلکه تجربه‌هایی بر اساس پیش فرض‌ها می‌باشند. به عبارت دیگر پیش فرض‌ها (یعنی: عقاید، اخلاق، افکار، معنویت) در رفتار و نگاه افراد دخیل است. و این مسأله امروزه نیز در علم مدیریت مطرح است. بنابراین هیچ‌کس از پیش فرض‌های خودش خالی نیست؛ چون پیش فرض‌ها، یک بنیان اساسی و جهت ریل‌گذاری برای حرکت فکری انسان است. پس لازم است که انسان حتماً روی پیش فرض‌های خود دقت کند که آیا این پیش فرض‌ها صحیح است یا نه.

از طرفی اسلام، قوی‌ترین پیش فرض‌ها و عقلانی‌ترین فرهنگ را ارائه می‌کند. انسان عاقل نیز باید سنجش کند که من می‌خواهم تمام زندگی خود را به این سمت ببرم، آیا ابدیتی وجود دارد یا نه؟ آیا خدایی وجود دارد یا نه؟ ...؛ به هر سمتی هم که برود - چه درست و چه غلط - تمام وجود و تمام شخصیت او همان خواهد شد. و این مطلب خیلی مهمی است و جا دارد که انسان تا می‌تواند در این مسأله درنگ کند تا مسأله را برای خودش حل نماید.

ولی متأسفانه بشر پیشرفته با فرهنگ و متمدن قرن بیست و یکم روی این اساسی‌ترین جهت وجودی خودش اصلاً فکر نکرده است! اعتقاداتش با یک داستانی شکل گرفته و با یک داستانی پیش می‌رود!

اگر دید انسان درست شود، دنیای او هم اصلاح خواهد شد. بستگی دارد به این‌که دیدش دید ابدی باشد یا دید محدود؛ اگر کسی قلمرو حیات را همین حیات محدود مادی ببیند، به یک شکل حرکت می‌کند (که عموم بشر الان این‌گونه شده‌اند)، و اگر قلمرو حیات را حیات معنوی و اخروی (که دنیا هم در ضمن آن وجود دارد) ببیند، به شکل دیگری حرکت خواهد کرد.

ما هم [که دین اسلام را پذیرفته و قائل به حیات اخروی هستیم] بیشتر به زبان می‌گوییم دنیا و آخرت، در حالی که گاهی اوقات دنیا را همه هم و غم خود قرار داده‌ایم! و باید خود را اصلاح کنیم. عقاید آن چیزی نیست که به زبان می‌گوییم، بلکه عقاید آن چیزی است که منشأ رفتار ما می‌شود.

به عنوان مثال اگر از ما تعریف عدل را پرسند و بگویند منظور از عدل در عقاید چیست؟ خواهیم گفت: عدل این است که خداوند هر چیزی را در جای خودش قرار دهد.^{۱۴} «وَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»^{۱۵}، هر چیزی را سر جای خود قرار دادن. ما عدل را تعریف کرده و توضیح هم می‌دهیم، ادله آن را نیز شرح می‌دهیم، نقدهایی که بر عدل خداوند شده است را نیز توضیح می‌دهیم، کتاب «عدل الهی» را هم تدریس می‌کنیم؛ اما اگر مشکلی برای ما به وجود بیاید، می‌گوییم خدایا چرا این‌طوری شد؟!

زمانی عدل به عنوان یک عقیده در ما رسوخ خواهد نمود که آن را باور کرده باشیم، و کسی عدل را باور نموده است که هیچ‌گاه نگوید خدایا چرا...؟! «الْعَدْلُ أَلَا تَتَّبِعُهُ»^{۱۶}، زمانی به باور عدل خواهیم رسید که به هیچ وجه خداوند را متهم نکنیم. یعنی هرچه از جانب خداوند به ما رسید، بگوییم خیر است.

حضرت نوح علیه السلام که هزار سال زحمت کشیده (که یک هزارم آن را یک پدر در طول یک روز انجام نمی‌دهد) وقتی بچه‌اش را موج می‌گیرد، می‌گوید خدایا بچه‌ام! خداوند می‌فرماید دیگر این حرف را نگوئی! عرضه می‌دارد خدایا ببخش! نه این‌که از ترس این حرف را بزند، نه! رابطه انبیاء علیهم السلام با خداوند یک رابطه عاشقانه بوده است؛ حکمت محض را می‌فهمد. بنابراین اگر دعا کرد و اجابت نشد، بلافاصله پشت سرش استغفار می‌کند که خدایا چرا من چیزی را خواستم که با نظام احسن تو مطابقت نداشته است! خدایا ببخش که این درک را نداشتم!

این است فهم عدل و حکمت، نه این‌که انسان صرفاً به زبان و ذهن بگوید.

۱۴. «سُبُلُ عِ آيُهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ ع الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا.» (نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: ۵۵۳، [حکمت: ۴۳۷])

[ترجمه: (از امام علیه السلام پرسیدند عدل یا بخشش، کدام يك برتر است، فرمود: عدالت: هر چیزی را در جای خود می‌نهد، در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریف‌تر و برتر است.]

۱۵. شرح اسماء الحسنی، ص: ۵۴.

۱۶. «سُبُلُ عِ التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ فَقَالَ ع التَّوْحِيدُ أَلَا تَتَّوَّهُمُهُ وَ الْعَدْلُ أَلَا تَتَّبِعُهُ» (نهج البلاغة (للصبيحي صالح)، ص: ۵۵۸، [حکمت: ۴۷۰])

[ترجمه: (از امام علیه السلام نسبت به توحید و عدل پرسیدند فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم نیاوری، و عدل آن است که او را متهم نسازی.]

بنابراین اگر دید کسی این‌گونه باشد که دنیا و آخرت با هم است و بلکه آخرت سیطره دارد، در این صورت تمام کارهایش را برای مقدمات حیات ابدی خویش انجام خواهد داد؛ ولو خوردن و خوابیدن، ولو هزینه زندگی را تأمین نمودن و امثال این‌ها.

«الْكَافُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۱۷}، به دنبال تأمین معاش رفتن نیاز به تشویق ندارد، مگر ملحدین برای تأمین ما یحتاج زندگی خود و زن و بچه خود کار و تلاش نمی‌کنند؟! می‌فرماید همین کاری که دیگران ملحدانه می‌دهند، تو با توجه به خداوند انجام بده، در این صورت کاری که انجام می‌دهی: كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و عبادت است؛ یعنی تک‌تک گام‌هایی که برای همین زندگی ظاهری برداشته می‌شود، گام‌هایی است به سمت وصل به حق تعالی.

فردی که از رابطه حلال و خداپسندانه غسل می‌کند، از تک‌تک قطرات غسل او ملکی خلق می‌شود که برای وی دعا می‌کند.^{۱۸} کسی که همراه با فهم دقیق است در حقیقت در متن آخرت در حال زندگی است، نه در دنیا. ولی کسی که چنین فهمی را ندارد، نمازش هم دنیا است، خوردنش هم دنیا است، شب قدرش هم دنیا است، حجبش هم دنیا است، همه چیزش دنیا است.

بعضی از مردم به حج می‌روند و دعایشان فقط این است که: **فَمِنَ اللَّائِيں مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ**^{۱۹} که چنین فردی به جهنم خواهد رفت!

کسی که با خداست، سراسر زندگی و شراشر اعمالش حق و حقیقی است. همه کارهایش برای حیات اخروی است. بنابراین با این دید، اگر بین دنیا و آخرت تعارض پیش بیاید، دنیا را فدای آخرت خویش می‌کند، از شهادت (که جانش را داده و به حیاتش خاتمه می‌دهد) بگریزد تا بذل مال و ایثار مالی و... والا جهاد جانی و جهاد مالی با چه منطقی جور در می‌آید؟! از این گذشته، این نوع فرهنگ فداکاری و از خودگذشتگی با نگاه مادی و الحادی اصلاً ممکن نیست و بلکه محال است. البته ممکن است شما در بین ملحدین افرادی را ببینید که اهل فداکاری باشند؛ که این مسأله به فطرت آن‌ها برمی‌گردد.

بارها گفته شده است که هر یک از ما دو شریعت داریم:

۱- قرآن؛ که شریعت بیرونی است.

۲- فطرت؛ که قرآن درونی است.

و این فطرت درونی کاملاً منطبق با قرآن بیرونی است. به عبارت دیگر خداوند دو کتاب قرآن نوشته است: یکی در نفس ما؛ و یکی در بیرون برای تذکر و عرضه بر نفس ما. اگر انسان‌ها فطرت نداشته باشند، همدیگر را می‌خورند! فطرت خیلی مهم است.

بنابراین قدرت انگیزشی برای زندگی صحیح و ارزنده فقط در مکتبی است که مادی صرف نباشد، بلکه دنیا و آخرتی باشد. و این نگاه، قدرت انگیزشی فوق‌العاده‌ای ایجاد می‌کند.

و لذا کسانی که درباره دین بحث و تحقیق می‌کنند، دین را از حیث کاربردی ستوده‌اند؛ می‌گویند ما کاری نداریم که دستورات دین درست است یا غلط و خرافات است، بلکه همین قدر دیده‌ایم کسانی که واقعاً به این دستورات دین معتقدند، امید دارند، فداکاری آن‌ها بیشتر است، افسردگی آن‌ها کمتر است، خودکشی در بین آن‌ها کمتر است، است و... به عنوان مثال نیچه می‌گوید خدا مرده است! ولی در عین حال صحبت از تجارب معنوی و دین هم می‌کند! یعنی با این که خداوند و دین را قبول ندارد اما پذیرفته است که دین یک‌سری کاربردهایی دارد و انسان‌ها را متحول می‌کند! نکته بعد این‌که تا آدم نگاه جامع‌دنیایی و آخرتی (از حیث کاربردی) نداشته باشد، اصلاً صلاحیت پاسخ به سؤالات ابتدایی را هم ندارد.

بنده از شما و از همه متفکرین عالم سؤال می‌کنم که ما به عنوان غذا چه چیزی بخوریم؟ مثلاً گوشت سگ یا گربه را بخوریم یا نخوریم؟ گوشت خوک با مار چه فرقی دارد؟ گوشت هر کدام از آن‌ها با گوشت گوسفند چه فرقی دارد؟ شما از حیث تجربی و با نگاه ظاهری هیچ برتری بین این‌ها نخواهید یافت! در این صورت انسان مجاز می‌شود تا هر نوع گوشتی را استفاده کند؛ زیرا می‌بیند همه انواع گوشت از چربی و اسید آمینه و... ترکیب شده‌اند، و لذا فرقی بین سگ و خوک و گربه نیست! کما این‌که در دنیای امروز دارند می‌خورند!

۱۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۸۸.

۱۸. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَا مِنْ رَجُلٍ تَمَتَّعَ ثُمَّ اغْتَسَلَ إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ تَقَطَّرَ مِنْهُ سَبْعِينَ مَلَكًا يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَلْعَنُونَ مُتَجَبِّئَهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.» (وسائل الشيعة، ج ۲۱، ص: ۱۶)

۱۹. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۰۰.

از چه ساعتی کار را شروع کنیم؟ البته ناگفته نماند که در طی این تجارب، یک چیزهایی را فهمیده‌اند، مثلاً فهمیده‌اند که اگر صبح زود کار را شروع کنند یا مثلاً در بین کار استراحتی باشد، بازدهی بهتری دارد؛ که در علم مدیریت به یک چیزهایی رسیده‌اند، و فقط حیث ظاهری این‌ها به دست آمده است، چون هدف از این برنامه‌ها این است که بهره‌وری مادی بیشتر شود! اما چه مقدار؟ و به چه کیفیتی؟ و چگونه؟ عقل انسان که به این سؤالات پاسخ نمی‌دهد.

حتی کسانی که در مسائل انسانی و اخلاقی کار کرده‌اند (مثل مک گریگور) نیز از حیث کرامت انسانی به مسأله نگاه نکرده‌اند، بلکه نگاه آن‌ها صرفاً از حیث کارایی و افزایش بهره‌وری است؛ مثلاً می‌گوید اگر به نیروی کار احترام نگذاریم و به او خوب توجه نکنیم، سازمان افت می‌کند! و اگر روابط انسانی تیره شود، افت راندمانی در پی دارد! یعنی نگاه عملگرا (پراگماتیسمی) دارند و اصلاً به حق و باطل و صحت و سقم و این‌ها کاری ندارند، فقط به فایده نگاه می‌کنند. یعنی انسان را از حیوان هم پایین‌تر آورده‌اند! آن هم انسانی که در دایره خلقت، سرش از عالم ملکوت بالاتر رفته و می‌تواند پا بر روی تمام عوالم بگذارد. خجالت‌آور است!

این‌ها نقدهای عمده‌ای است که به همه این نظریات وارد است. و همه این نظریات مبتنی هستند بر این‌که: خدایی نیست، رسالتی هم نیست، انسان نیز حیوانی است که سابقه جهل دارد، و برای کارهایی که انجام می‌دهد یک درصد منطق هم در آن‌ها نیست! معنای حرف آن‌ها این است که بخش اعظم جهان که دیندار هستند، بی‌منطق و نادان بوده و در نفهمی عمیقی به سر می‌برند! چون جان خود را به پای این امر موهوم [یعنی دین] گذاشته‌اند! و اتفاقاً دین‌ها هم بر سر همین آستانه ایستاده‌اند. آیا انسانی که برای دین خود مال و جان می‌گذارد، احق است؟! و آیا این انسان، سابقه میمون دارد؟! که البته همین سابقه میمون برای انسان در این نظریات دخیل است، که می‌گویند همان‌طور که کم‌کم عقلانیت برای انسان حاصل شد، دین هم رشد کرد!

فرض کنید که نه این طرف [دین‌داری] دلیل دارد و نه آن طرف [بی‌دینی]، دو فضا را تصور کنید:

الف) فضای بی‌دین‌ها [که شرح آن گذشت].

ب) فضایی که معتقد است عالم خدایی دارد که در همه هستی حاضر است، و نظام را به حکمت بالغه خود خلق نموده است، گل سرسبیدی به نام انسان که اشرف مخلوقات و برتر از ملآنکه است را آفریده، و به او آگاهانه اجازه فرموده تا برای رشد خودش به این عالم بیاید، و انسان برای یک رسالت عظیم به این دنیا آمده، با ملکوت در ارتباط بوده است، آن هم نه در سطح حیوانی، بلکه ارتباطی که او را به ملکوتی برتر می‌کشاند و بلکه به درجه‌ای که آنچه نادیدنی است آن ببیند! و سطح نازله وجودش (یعنی خورد و خوراک و...) نیز همه در راستای ملکوت است، دنیایش آخرت است، و ملکش ملکوت است، و ظلتمش نور است و...

حال سؤال این است که شما دوست دارید در کدام فضا نفس بکشید؟ فطرت و قلب شما به کدام سمت تمایل دارد؟

نقد نظریه جهل

و اما نقد «نظریه جهل» که معتقد است منشأ گرایش دین، جهل و ضعف انسان بوده است.

(۱) همان دلایل و نقدهای عام که مطرح شد، شامل این نظریه نیز می‌باشد.

(۲) آن مراحل و ادوار سه‌گانه‌ای را که مطرح کرده‌اند^{۲۰}، صد در صد بدون دلیل است.

(۳) دچار یک مغالطه و خطای روشی شده که عبارت است از تعمیم بدون علت؛ یعنی یک جامعه کوچکی را دیده‌اند و سپس گفته‌اند که

کل بشر این‌گونه بوده است! اگر شما از یک پزشک خطایی را دیدید، به چه دلیل تعمیم داده و می‌گویید همه پزشکان این چنین هستند؟!

(۴) اگر جهل علت گرایش به دین است، سؤال می‌کنیم که جهل انسان چه زمانی برطرف خواهد شد؟ جهل برای انسان، ابدی است؛ شاهد

آن هم پیشرفت علم است، پیشرفت علم یعنی همیشه آستانه‌هایی وجود دارد که انسان در مورد آن‌ها جهل دارد و اگر قرار بود جهل انسان تمام شود،

لازمه‌اش این بود که پیشرفت علم متوقف شود؛ بنابراین اگر منشأ گرایش به دین، جهل است پس باید همیشه دینی بوده باشد، با این وجود شما چگونه

می‌گویید که اول عصر دینی بود و سپس عصر فلسفه آمد و آنگاه عصر علوم تجربی؟!

به علاوه، نه تنها جهل انسان هیچ‌گاه تمام نمی‌شود، بلکه هر چه علم پیشرفت می‌کند، میزان جهل انسان نیز بیشتر می‌شود. چون تا وقتی که دید اولیه انسان بسیط است، سؤالات او محدود است؛ اما با افزایش علم، دایره مجهولات انسان بیشتر می‌شود، یعنی در قبال یک فهم، سؤالات بیشتری برای او به وجود می‌آید.

مثلاً شما راجع به انرژی هسته‌ای چند سؤال دارید؟! یا مثلاً درباره هپاتیت (التهاب سلول‌های کبد) چند سؤال دارید؟! نهایتاً دو سه تا سؤال بتوانید پرسید! ولی کسی که فوق تخصص گوارش و کبد است و در این زمینه مشغول تحقیق جدی می‌باشد، صدها سؤال راجع به کبد دارد! پس اگر جهل علت گرایش به دین است، انسان نه تنها هیچ‌گاه نباید از دین فاصله بگیرد، بلکه با افزایش دایره مجهولات باید متدین‌تر از قبل شود.

(۵) بر فرض که جهل علت گرایش به دین باشد، سؤال اینجاست که چرا جهل به امور جزئی منشأ دین شده است؟ و چرا جهل به امور کلی منشأ دین نباشد؟ مثلاً چرا جهل خود را نسبت به کل عالم ندید تا از خود پرسد که این عالم از کجا آمده است؟ که البته این سؤال همیشه وجود دارد و همچنان باقی است. یا مثلاً چرا قانون علیت منشأ دین نباشد؟ چرا علم حضوری به حق منشأ دین نباشد؟ چرا روح و قلب انسان منشأ دین نباشد؟ (۶) در بین حرف‌های معتقدین به این نظریه تناقض وجود دارد. از جمله راسل که از یک طرف معتقد است که قانون علیت بدیهی است؛ و از طرف دیگر قانون علیت را نفی می‌کند!

(۷) گفته‌اند نگاه دینی و نگاه فلسفی با نگاه علمی قابل جمع نیست! در حالی که این‌ها قابل جمع‌اند. به عنوان مثال شما می‌توانید این لیوان آب را به هزار سؤال تجزیه کنید! مثلاً وزنش چه مقدار است؟ جنس آن چیست؟ ماده داخل آن چه خاصیتی دارد؟ مولکول‌های آن به چه شکل هستند؟ دمای آن چه مقدار است؟ و... که بعضی از این سؤالات برمی‌گردد به فضای فیزیک، بعضی برمی‌گردد به فضای شیمی، بعضی برمی‌گردد به فضای گیاه‌شناسی، بعضی برمی‌گردد به فضای طب و... این‌گونه نیست که فقط یک سؤال از آن مطرح شود! انسان می‌تواند این لیوان آب را نگاه کند و پرسد علت آن چه بوده است؟ یا پرسد در نظام هستی چه کاره است؟ یا از حکمت آن سؤال کند که چرا روزی من نشد تا این آب را بخورم؟ بنابراین شما می‌توانید به یک پدیده نه فقط از این سه زاویه، بلکه از صدها زاویه نگاه کنید، مثلاً گاهی به زلزله از حیث زمین‌شناسی نگاه می‌کنیم و علت آن را به دست می‌آوریم، و گاهی از حیث حکمت نگاه می‌کنیم که چه شده بچه‌ای در گهواره زنده مانده و سایر اعضای خانواده از بین رفته‌اند؟ آیا این سؤال را فیزیک و زمین‌شناسی جواب می‌دهند؟! و چون زلزله یک پدیده فیزیکی است، آن سؤال از حکمت سؤال نشود؟! و آیا آن سؤال پاسخ ندارد؟!

و منشأ این‌که گفته‌اند معرفت دینی و فلسفی و علمی قابل جمع نیست، یک ساحتی و مادی دیدن اشیاء است. وقتی قرار باشد همه اشیاء را مادی ببیند، معلوم است که می‌گوید این سه تا قابل جمع نیست! چون (به اعتقاد او) اصلاً دینی وجود ندارد تا بخواهد از منظر دین به آن پدیده نگاه شود.

(۸) این نظریه که انسان سه دوره را پشت سر گذاشته، خلاف بداهت است. همین امروزه چند درصد بشر دین دارند؟ چه قدر فلسفه در بین انسان‌ها حکمرانی می‌کند؟ بنابراین بر اساس همین روش خودشان (علوم تجربی)، بطلان حرف آن‌ها آشکار است. گرایش عمومی به دین خصوصاً در همین قرن بیستم، و باور نسبت به امور قدسی و امور ماورائی و ملکوت در بین دانشمندان علوم تجربی و در بین متخصصین زیاد شده است.

(۹) اگر منشأ دین جهل باشد، پس باید نادان‌ترین قشر، دین‌داران باشند، و طبعاً هر چه فرد عالم‌تر باشد باید بی‌دین‌تر بشود، و هر چه جاهل‌تر باشد باید دین‌دارتر بشود. و از طرفی دین هم باید مشوق رفتن به سوی علم باشد، یعنی به پیروانش دستور بدهد که هر چه می‌توانید تعبذ کنید و اصلاً سؤال نپرسید! پیگیری نکنید! اهل تعقل و تفکر و تدبیر و تعلیم و تعلم نباشید! اگر دین چنین دستوراتی را بدهد، درحقیقت خودکشی کرده است! چون اگر به پیروانش بگوید که بروید علم کسب کنید، در واقع دارد منشأ خودش را از بین می‌برد!

این در حالی است که رکن اصلی و اولیه اسلام، علم است. اولین چیزی که ما در اسلام با آن مواجه هستیم عقل است، بعد از آن علم، و سپس توحید. و بر اساس همین فهم صحیح و عمیق بوده است که مرحوم کلینی رحمته الله کتاب کافی را نوشته‌اند؛ اول با «کتاب العقل و الجهل» شروع نموده و پس از آن «کتاب العلم» و آنگاه «کتاب التوحید».

و خود دین می‌گوید که مهم‌ترین عامل گریز از دین در دین‌داران، جهل است؛ و نیز مهم‌ترین عامل بی‌دینی هم جهل است.

هیچ دینی به اندازه دین اسلام، مشوق تعقل و تفکر نبوده است. چه قدر در قرآن داریم که می فرماید: **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**^{۲۱}، چرا تعقل نمی کنید؟ در دو مورد فرموده است: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ بُدْتَرِينَ** جنبدگان در نزد خداوند که این ها پست تر افراد هستند در منظر الهی:

۱- کفاری که در کفر خود رسوخ دارند و بر نمی گردند: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**^{۲۲}.

۲- کر و لالی که تعقل نمی کند: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ**^{۲۳}.

از ضمیمه این دو آیه به یکدیگر دانسته می شود که آن کافری که راه ایمان را بر خودش بسته و مؤمن نمی شود، کر کوری است که هیچ وقت عقل خود را به کار نمی اندازد. تعقل کردن مساوی است با ایمان؛ و اگر عقل نداشته باشد مساوی با بی دینی است. و اصلاً دین، عقل را مساوی با دین گرفته است. «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»^{۲۴}؛ «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ»^{۲۵}.

گناه اصلی جهنمیان، بی عقلی است: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**^{۲۶}، چون عقل نداشتیم در جهنم افتادیم؛ یا مشرک شدیم، یا ملحد شدیم، یا فاسق شدیم! و کلاً یا جزءً از خداوند دور شدیم که نتیجه آن هم جهنم است.

ولذا اولین واجب بر هر کسی، معرفت و علم است تا فهم کند حق چیست. و هر چه عالمانه و عاقلانه به پدیده ها نگاه کند، درک او از عظمت خداوند بیشتر می شود: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**^{۲۷}، فقط علماء هستند که به آن سطح از خشیت می رسند. هر چه علم بیشتر، دریافت عظمت حق تعالی و ایمان و باور به حقانیت خالق بیشتر. و با این ساحت است که همه چیز برای انسان قابل اتصال به ملکوت است. هذا تمام الكلام در نقد نظریه جهل.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۲۱. در ۱۳ مورد از قرآن آمده است؛ از جمله: سوره مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۴۴.

۲۲. سوره مبارکه انفال (۸)، آیه کریمه ۵۵.

۲۳. سوره مبارکه انفال (۸)، آیه کریمه ۲۲.

۲۴. «قَالَ صَ إِئْمَا يَدْزُكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.» (تحف العقول، النص، ص: ۵۴)

۲۵. «... عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ.» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱)

۲۶. سوره مبارکه ملک (۶۷)، آیه کریمه ۱۰.

۲۷. سوره مبارکه فاطر (۳۵)، قسمتی از آیه کریمه ۲۸.